ساختہ لہذا احقر فقیر غلام علی المتخلص بآزاد الحسینی نسبا والواسطی اصلا والبلگرامی وطنا دلایل این مطلب والا رحجی از کتب ثقات برچید وجواہر آبدار ارمغان برآورده در مسلک تحریر کشید تا ارباب عیون صحیحہ وقلوب سلیمہ حسن ظنی بحسن خاتمہ سادات بہم رسانند وبمیامن اعتقاد صافی واخلاص وافی سعادت حسن خاتمہ دریابند والله یقول الحق وهو یهدی السبیل هو حسبی ونعم الوکیل صاحب صواعق محرقہ مینویسد کہ قرطبی در تفسیر آیۂ ولسوف یعطیک ربک فترضی گفتہ کہ عن ابن عباس رضی انه قال رضا محمد صلعم ان لا یدخل احد من اهل بیته النار یعنی رضای خاطر سید المرسلین آنحضرت کہ از آیۂ کریمہ مفهوم میشود این است کہ داخل نشود هیچ یکی از اہلبیت او در دوزخ و قرطبی گفت سدی نیز در تفسیر این آیہ چنین گفتہ وروایت میکند طبرانی بسندی کہ رجال آن ثقات اند کہ آنحضرت فاطمہ را فرمود ان الله غیر معذبک ولا احدا من ولدک یعنی بدرستیکہ خدا غیر عذاب کنندہ است ترا و نہ هیچ یکی از فرزندان ترا وروایت میکند ابوالقاسم بن بشران در امالی خود از عمران بن حصین کہ آنحضرت فرمود سالت ربی ان لا یدخل احدا من اہلبیتی النار فاعطانی سوال کردم من از پروردگار خود کہ داخل نشود

هیچ یکی از اهلبیت من در دوزخ را پس عطا فرمود مرا قرطبی نقل میکند از سدی در تفسیر آیه ان الله لغفور شکور غفور لآل محمد شکور لحسناتهم تا اینجا از صواعق محرقه از مواضع متعدده منقول شده و نیز صاحب صواعق گوید در شرح آیه تطهیر حاصل مضمونش اینکه رجس عبارت از اثم است یا شک در آنچه ایمان ان واجب است و انما افاده حصر میکند اراده حقتعالی را در اذهاب رجس از اهلبیت و تطهیر ایشان از اخلاق و احوال مذمومه و در بعضی طرق تحریم اهلبیت بر نار آمده و این است فائده تطهیر و غایت آن و حکمت در ختم آیه بلفظ تطهیر مبالغه است در وصول اهلبیت باعلی مراتب طهارت و تنوین لفظ تطهیر برای تعظیم و تکثیر است و مفید اینکه آن تطهیر از جنس متعارف نیست و قاضی شهاب الدین ملک العلما در مناقب السادات بابی مستقل عقد کرده در بیان انکه هیچ یکی از اولاد رسول صلعم بکفر میرد و ایمان سادات چون ایمان عشره مبشره است در انجا میگوید که حکم این است که در نزع ایمان از ایشان زائل نشود و کذا فی التمهید و فی دستور الحقائق لفخر الدین الهانسوی لایجوز زوال الایمان فی حالة النزع من الانبیاء و العشرة المبشرة و اولاد رسولنا و ازواجه و اهل بدر و حدیبیه

واما لهم بالشهادة والبشارة عن رسولنا وشیخ محیی الدین بن عربی در باب بیست ونهم از فتوحات می آرد خلاصه کلامه آنکه قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا الرجس هو کلما تشینهم فان الرجس هو القذر کما قال الفراء یعنی رجس در اصل بمعنی پلیدی و مراد اینجا چیزی که عیب دار سازد ایشانرا و این آیه دلیل میکند برانکه حقتعالی شریک گردانید اهلبیت را با رسول خدا در قول خود لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر وکدام وسخ و قذر زیاده تر از ذنوب باشد پس حق تعالی پاک گردانید نبی خود را بمغفرت از آنچه گناه است نسبت بما که اگر بالفرض واقع شود از آنحضرت هر آینه گناه باشد در صورت نه در معنی و داخل ند اولاد فاطمه کلهم وکسی که ملحق است بایشان مثل سلمان فارسی تا روز قیامت در حکم این آیه یعنی غفران و مطهر اند باختصاص و عنایت ربانی که نسبت بحال ایشان باشد از برای تشریف رسول و ظاهر نشود این شرف اهلبیت مگر در دار آخرت که ایشان محشور میشوند در حال که مغفور اند اما در دنیا اگر کاری موجب حد سر زند اقامت کرده میشود حد با تحقیق مغفرت مثل ماعز و امثال او وجائز نیست ذم ایشان و سزاوار است هر مؤمن ومسلم را که تصدیق کند الله تعالی را

در قول او لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و اعتقاد
کند در جمیع آنچه صادر شود از اولاد فاطمه که حقتعالی عفو کرده و سزاوار
نیست که مذمت کند و بنسبت عار نماید آنانی را که گواهی داده با
حقتعالی بتطهیر و ذهاب رجس ایشان نه از راه عملی کرده باشند یا نکو
که پیش آورده باشند بلکه بسبق عنایت و اختصاص ذلک فضل الله
یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بداند ذم کننده که آن
مذمت عاید میشود بذات خودش و اگر ظلم کردند اهلبیت شخصی را
آن ظلم است در صورت نه در نفس الامر اگرچه حکم کند ظاهر شرع بلکه
ظلم ایشان را فی نفس الامر مثل جریان مقادیر است بر عبد در مال و نفس
او بغرق یا حرق یا غیر آن و جایز نیست ذم بر قضا و قدر الهی بلکه
لایق این است که مقابل کرده شود این امور برضا و تسلیم و اگر نزل
کنی ازین رتبه پس بصبر و اگر بلند شوی ازین رتبه پس بشکر و اما ادای
حقوق مشروعه پس رسول صلعم قرض میگرفت از یهود و چون مطالبه
میکردند حقوق خود را ادا میفرمود بطریق احسن حسب الامکان و اگر بد
گوئی میکرد یهودی میفرمود دعوه ان لصاحب الحق مقالا بگذارید
بدرستیکه صاحب حق را سخنهاست و گفت آنحضرت اگر دختر من
بالفرض دزدی کند هر آینه میبرم دست او را لکن ما مجبریم اگر خواهیم

مؤاخذه کنیم و اگر خواهیم ترک کنیم و ترک افضل است عموماً فکیف در اہلبیت رضہ و چون گذشتیم از طلب حقوق و عفو کردیم حاصل میشود عوض آن ما را نعمت عظمی و نہایت زلفی چرا که نبیؐ طلب نکرد از ما بامر الہی مگر مودت قربی و کسیکه قبول نکرد سوال نبیؐ را با وجود ودر بکدام رو ملاقات میکند آنحضرت را فردای قیامت و امید میدارد شفاعت او را حالانکه روا نکرد حاجت او را یعنی مودت قربی را عموماً فکیف محبت اہلبیت که اینها اخص القرابت اند تا اینجا منقول از باب ہبیت و نہم فتوحات است و شیخ محیی الدین بن عربی در جای دیگر میفرماید و ما توجه علیہم من الحدود و التعزیرات فایدینا فیه ید الله و نحن فیه معہم کالعبد مع ابن سیده یعنی حدود و تعزیراتی که متوجه باہلبیت میشود پس دست ما در اجراء حدود نایب دست خداست و درین معامله ما با ایشان معامله بنده است با صاحبزاده بحکم صاحب خود و قاضی شہاب الدین ملک العلما در مناقب السادات از تشریح فخر الدین رازی نقل میکند بعبارت عربی مضمونش اینکه اتفاق کرده اند براینکه شرف علوی زائل نمیشود بتکرار فسق و اصرار عصیان زیراکه شرف علوی از برای شرف رسول ماست شرف غیر علوی زائل میشود و بالکتاب نواہی چون برادران یوسف علیه السلام به مصر رفتند

در یوسف درآمدند و او را نشناختند حضرت یوسف ایشان را
شناخت در انوقت حقتعالی فرمود واوحینا الیه لتنبئنهم بامرهم هذا
وهم لا یشعرون یعنی وحی فرستادیم ما بسوی یوسف هرآینه آگاه کنی
برادران را بسلوکی که با تو کردند در حالیکه ترا نمی شناسند یوسف
مطابق امر آلهی برادران آگاه ساخت و گفت هل علمتم ما فعلتم بیوسف
واخیه اذ انتم جاهلون مقصد آنکه وحی فرستاد حقتعالی یوسف را
که اعلام کنی برادرانرا با وجود تکرار جنایات مثل قصد کشتن یوسف
و فروختن خود و دروغ بستن که یوسف را گرگ خورد و نافرمانی کردن
پدر را تعزیر دیگر نفرمود پس معلوم شد که تعزیر ایشان همین اعلام است
پس وابو عبد الله جرجانی گفت که علوی چون عادت کند فسق را پس
پادشاه را باید که قاضی مقرر سازد در قبیله علویان و قاضی علوی
باشد که امر کند بکشیدن علوی پس حبس کند و بزند چرا که ایشان باهم
یک قبیله اند و جائز نیست قاضی را جز اعلام و اعلام عبارت ازین است
که گوید کردی تو چنین و چنان و در تیسیر ضیاء الدین سنامی و جز آن میگوید
علوی را تعزیر بزجر و حبس و ضرب جائز نیست زیرا که شرف او اصلی است
و ما بالذات لا یزول و ما بالعرض یزول اشراف هر چند جنایات
کنند چون قطع نسب ایشان نشود شرف زائل نگردد و علیه الائمه

تا اینجا حاصل کلام مناقب السادات است وبعضی از اہل تحقیق گفته اند
بعبارت عربی ترجمه اش اینکه سزاوار است چشم پوشی از انتقاد اہلبیت
ودرایشان فاسقی باشد از جهت بدعتی یا غیر آن میباید که افعال ومبغوض باشد
نه ذات او چرا که ذات او بضعة الرسول است اگرچه وسائط درمیان
باشد. وابتداء اخراج نمیکند از فرزندی بلکه فرزند همان فرزند است
درهمه حال خواه عاق باشد خواه فاجر و در آیه کریمه وکان ابوهما صالحا
گفته اند که درمیان یتیمین وآب صالح هفت یا نه واسطه بود وازاینجا
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود احفظوا فینا ما حفظ الله
العبد الصالح فی الیتیمین یعنی نگاهدارید پاس خاطر جد ما را درحق ما
مثل نگاهداشتن خدا تعالی پاس خاطر صالح را درحق یتیمین عزیزی گوید

ساداتِ نور دیده اعیان عالم اند | از حرمت محمد واز عزت علی
فرد اطعام معده دوزخ شود کسی | کامروز از محبت شان نیست ممتلی
گر زلتی از ایشان صادر شود روا | نتوان شکست حرمت ایشان زجاہلی
از بہر آنکه سید کونین گفته است | الصالحون لله والطالحون لی

وشیخ ابن حجر در صواعق محرقه احادیثی که دلالت وارد برنفع نسب
آنحضرت می آرد وبعد از آن میگوید که منافی نیست این احادیثی که
در آن آنحضرت اہلبیت خود را بر ترس الٰہی وتقوی ترغیب فرمود

وشیخ ابن حجر مکی از ان احادیث نقل میکند جزئی از حدیث طویل اینست
یا فاطمه بنت محمد یا صفیه بنت عبد المطلب یا بنی عبد المطلب لا
املک لکم من الله شیئاً لکم رحم سابلها ببلالها یعنی ای فلان وفلان مالک
نیستم برای نفع شما از خدایتعالی هیچ چیز را جز اینکه شما را قرابتی است ما من
بجا می آرم صله قرابت را وجزئی در حدیث اینکه لا اغنی عنکم من الله شیئاً
آنحضرت خطاب به بنی هاشم میکند ومیفرماید فائده نمیدهم شما را از خدا
هیچ ووجه عدم منافات بطریقی که محب طبری ودیگر علماء گفته اند اینست
که آنحضرت مالک نیست که چیزی از نفع وضرر بکسی رساند لیکن امر الهی ولکن
خدایتعالی مالک است نفع اقارب بلکه جمیع امت او را بشفاعت عامه
وخاصه پس آنحضرت مالک نیست مگر چیزی را که مالک کردانید او را
مولی تعالی شانه چنانچه ارشاد کرد بقول خود بغیر از لکم رحم سابلها ببلالها
وهمچنین معنی لا اغنی عنکم من الله شیئاً یعنی فائده نمی توانم رسانید
شما را بی اذن خدایتعالی بمجرد نفس خود بلی بشفاعتی ومغفرتی که حقتعالی کرامت
کرده است مرا آنحضرت مخاطب ساخت اقارب خود را اول بار بناء
بنا بر رعایت مقام تخویف وترغیب بر عمل که ایشان بتقوی وترس
الهی اولی باشند از باقی از امت وثانیاً ایما فرمود بحق رحم ونفع انتساب
با ایشان را نوعی از اطمینان حاصل شود وبعضی گفته اند که احادیث

تخویف و عدم انتساب آنحضرت قومی از امت بحساب داخل بهشت میشوند
و قومی دیگر را درجات و مراتب بلند میشود و قومی از دوزخ بیرون می آیند
انتهی کلام الشیخ ابن حجر در حدیثی که بالا مذکور شد ابلها صیغه متکلم است
و بلال بالکسر بلل بفتحتین و عرب اطلاق میکنند بلل را که تریست بر صلت
و یبس را که خشکی است بر قطع بر سبیل استعاره بواسطه آنکه بعضی اشیاء با
هم اتصال میابند بطراوت انفصال میابد بیبوست کذا فی النهایة
لابن اثیر و شیخ محیی الدین بن عربی گفت اما قول حقتعالی من یات
منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین پس این تعلیق
حکمت بفعلی که امهات المؤمنین از آن منزه اند و لازم نمی آید از وعید
مطلق نفوذ آن لاسیما وقتیکه دلیل بر خلاف آن موجود باشد این است
آنچه در باب بشارت سادات عالی درجات وفقهم الله بالخیر بنظر
جامع اوراق رسید ولکن بر ارباب فطانت و ذکا این هم هویدا است
که هرچند نفع قرابت و شفاعت آنحضرت عاصیان اهلبیت را ثابت
و مقرر است اما شک نیست که صدور منهیات از سادات خلاف
مرضی آنحضرت است و چون سادات مباشر حرکات ناپسندیده شوند
خاطر اشرف را چقدر گران میرسیده باشد که اولاد من خلاف طریقه
من اختیار کرده اند و خود را دستور العمل ضلال و اضلال امت من ساخته

ودر حقیقت ساداتی که بر خلاف جد بزرگوار براه میروند و داستیه طریق عقوق و نافرمانی سر میکنند آنحضرت را در جناب عزت تعالی شانه تجالت میدهند معاذ الله منها و باز فردای قیامت از انجناب چشم شفاعت امیدی از عالم انصاف بمراحل بعید است خوب گفت کسی
فرزند نبی که نیست بر راه نبی چون آیه منسوخ کلام الله است
گرفتیم که آنحضرت باوجود ملال خاطر اقدس از رعایت صله رحم لب بشفاعت کشاید این کس را در جوان و اقران چه آبرو دست زیرا که بیشک عنایات والتفات آنحضرت بصلحای اهلبیت دیگر خواهد بود و بعصات ایشان دیگر میل اول طبعی و میل ثانی قسری طائفه اولی به صد رحمت خرامان روند طائفه اخری سر بگریبان خجلت فرو برده از در آیند نیز دار باء غیرت بهشتی که باین رسوائی دست دهد بتر از دوزخ است عرفی گوید
کسی کز لذت طاعت بود محروم من ضامن که بگذارند در جنت ولی باداغ حرمانش
پس سادات را باید که در شکر طهارت طینت و بشارت مغفرت طریقه جد اشرف خود اختیار کنند و بر اتیان بامورات و اجتناب منهیات قدم افشرند و امت را براه مستقیم شرع هدایت نمایند که بمنطوق الولد الحر یقتدی بآبائه الغر اینها احق و اقدم باتباع طریقه نبوت و تعدیل قسطاس شریعت و نشایار که باعتماد شرافت نسب

ازراہ روند و در تیہ معاصی و مناہی سرگردان شوند کہ حق سبحانہ میفرماید
ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم و طبرانی روایت میکند کہ حضرت فرمود ان
اہل بیتی ہؤلاء یرون انہم اولی الناس بی ولیس کذالک ان اولیائی
منکم المتقون من کانوا وحیث کانوا یعنی اہلبیت من گمان دارند کہ
ایشان احق باشند بمن و حالانکہ چنین نیست تحقیق اولیاء من از شما
پرہیزکارانند ہرکس کہ باشد و ہر جاکہ باشد و ثبوت پیوستہ کہ
حضرت در نماز انقدر بایستادکہ اقدام مبارک آماسید حضرت را
گفتند اتکلف ہذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر یعنی
رنج میکشی این ہمہ و حالانکہ بخشیدہ شدہ است گناہان متقدم و
متاخر تو حضرت جواب داد افلا اکون عبدا شکورا آیا نباشم من بندہ
شکرگذار و میر عبدالواحد بلگرامی قدس سرہ السامی جد اعلای مادر کتاب
سنابل میگوید کہ عشرہ مبشرہ را ہر چند حکمی قطعی بود بخیریت خاتمہ و دخول
بہشت ولکن ایشان امنی و بیغمی نداشتند و مقام خوف و ہیبت
فرونگذاشتند حضرت میر این مطلب را بشرح و بسط تمام نوشتہ اند
و داد کلمہ حق دادہ و دران مقام ابہم بر زبان قلم آوردہ اند کہ
سادات را نسبت فرزندی با مرتضی علی نسبتی است قوی کہ
فرزندان صلبی اند و ایشان را نسبت فرزندی با رسول ﷺ نیز ہست

اما نسبتی ضعیف که فرزندان دختری اند و ظاهر است که صدور این
کلمه از جناب سید محض برای آنست که سادات تکیه بر نسبت نکنند
و از طاعت و عبادت باز نمانند و الا خود هم از خاندان نبوت اند
کیست که انحطاط رتبهٔ خود را راضی باشد و حرف شکست خود را بر صفحه
روزگار باقی گذارد چنانچه خود در ان کتاب مینویسد که ای جان مان من
فدای نام مرتضی وای دل و جان من نثار اقدام مرتضی کدام بدبخت ازل
که محبت مرتضی در دلش نباشد و کدام رانده درگاه مولی که اهانت
او روا دارد حاشا و کلا که در محبت اولاد رسول قاصر باشم بیت

حب اولاد نبی حب نبی است — هر کرا این حب نباشد اجنبی است
سر بسر گر خاص و گر عام اند شان — مستحق حب و اکرام اند شان

و این فقیر هم از جمله سادات است سخنی که با خویش و خویشان گفته
شود جز بر سبیل اخلاص و نکوخواهی نخواهد بود انتهی کلامه نعم قولی که این نسبت
ضعیف دارد هیچ نسبت قوی ندارد چه از خصائص نبویست که اولاد
بنات حضرت منسوب میشوند بحضرت و در روایت صحیحه آمده از عمر بن
الخطاب انه خطب ام کلثوم من علی فاعتل بصغرها و بانه اعدها لابن اخیه جعفر
فقال له ما اردت الباه ولکن سمعت رسول الله یقول کل سبب و نسب
ینقطع یوم القیمة ما خلا سببی و نسبی و کل بنی انثی عصبتهم لابیهم ما خلا ولد

فاطمه فانی انا ابوهم و عصبتهم یعنی خطبه کرد عمر ام کلثوم را از علی پس عذر آورد به صغر سن ام کلثوم باینکه نگاه داشته است او را برای پسر برادر خود جعفر طیار پس گفت عمر اراده ام من باو را ولکن شنیده ام رسولخدا را که میفرمود هر سببی و نسبی که هست منقطع میشود در روز قیامت سوای سبب و نسب من و همه فرزندان دختری عصبه ایشان پدران ایشان باشند سوای فرزندان فاطمه پس بدرستیکه من پدر ایشان و عصبه ایشانم صاحب صواعق محرقه گوید حاصل کلامش اینکه انتسابیکه از خصائص حضرت در این حدیث و امثال آن مفهوم میشود این است که حضرت را پدری که فاطمه بود آن گفت و بنی فاطمه را پسران حضرت و چون بنی فاطمه را باجناب نبوت نسبت ابوت و بنوت بهم رسید این نسب را در کفاءت اعتبار خواهد بود پس هاشمی غیر شریف کفو نمیشود شریفه را و قول علما که بنی هاشم و بنی عبد المطلب اکفاء اند محل آن در ما عدای این صورت است و اگر کسی وصیت کرد که مال مرا پس از من بفرزندان حضرت بدهند وصی ایشان باید که به بنی فاطمه بدهد و اگر همچنین کسی وقف کند بر فرزندان حضرت مصرف آن بنی فاطمه خواهند بود و این حکم در اولاد دختری غیر حضرت جاری نمیشود مثلاً اگر کسی وصیت کند که مال مرا بر فرزندان زید تقسیم کنید اولاد دختر زید را هیچ نمیرسد راقم الحروف گوید درین مقام شبهه وارد

نشود که هرگاه از حدیث مفهوم شد که غیر شریف کفاءت ندارد با شریف پس علی چرا خطبه عمر را اجابت کرد و عمر چگونه این خواهش که منافی مقصود بود در معرض استدلال به مقصود خود آورد جوابش اینکه اینمعنی بنا بر ضرورت بود چه در آنوقت عنفوان نشو و نمای شجره رسالت بود و شریفی که با شریفه نسبت کفاءت داشته باشد و هم شرعاً هم مناکحت جایز بوده باشد اصلا بعرصه وجود ننهاده دیگر از قوت تاثیر این نسبت آنکه رب العزت جل شانه در آیه مباهله بنی فاطمه را یاد کرده و ایشان را ارکان حجت ساخته صاحب صواعق محرقه نقل میکند که هارون رشید حضرت امام موسی کاظم را گفت چگونه میگوئید شما که ما ذریت رسول ایم حالانکه شما اولاد علی ابن ابیطالب اید امام این آیه برخواند ومن ذریته داود و سلیمان الی قوله تعالی و عیسیٰ و چون نام عیسیٰ رسید گفت عیسیٰ را پدر نبود حالانکه حقتعالی او را از ذریت ابراهیم خوانده و ایضا امام این آیه خواند فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الآیه و گفت وقتی که حقتعالی امر کرد آنحضرت را که مباهله کند با نصاری نجران نخواند حضرت غیر علی و فاطمه و حسن و حسین را پس ابناء رسول همین حسن و حسین اند انتهی دیگر از قوت تاثیر این نسبت آنکه صاحب صواعق محرقه گوید

۱۶

بہ صحت رسید از حضرت کہ گفت بر منبر ما بال اقوام یقولون ان رحم
رسول اللہ لا ینفع قومہ یوم القیمۃ بلی واللہ رحمی موصولۃ فی الدنیا والاخرۃ
یعنی چیست حال کسانیکہ میگویند رحم و قرابت من سود ندہد مر قوم مرا روز
قیامت بلی سوگند بخدا رحم من صلہ کردہ شدہ است در دنیا و آخرت
بیہقی روایت کرد از عمر بن الخطاب حاصل مضمون حدیث شریف
اینکہ عمر بن الخطاب بر منبر برآمد و گفت شنیدم رسول خدا را کہ فرمود
ہر سببی و نسبی کہ ہست منقطع میشود بعد از موت بحکم آیہ شریفہ
فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَیْنَہُمْ مگر سبب و نسب من و این ہر دو
می آیند روز قیامت و شفاعت میکنند صاحبان خود را در مجمع
البحار گوید النسب بالولادۃ والسبب بالزواج دیگر از قوت تاثیر
این نسبت آنکہ در معالم التنزیل و تفاسیر دیگر مسطور است کہ چون
طاہر پسر حضرت در گذشت عاص بن وائل حضرت را ابتر گفت
و ابتر در لغت دم بریدہ را گویند و عادت عرب آن بود کہ ہر کرا
پسری نبودی او را ابتر میگفتند یعنی از و عقب نخواہد ماند حضرت
از این حرف اندوہناک شد حق سبحانہ و تعالی برای تسلی آنحضرت
فرستاد اِنَّا اَعْطَیْنٰکَ الْکَوْثَرَ یعنی تحقیق کہ من عطا کردم ترا فرزند بسیار
و فرمود اِنَّ شَانِئَکَ ہُوَ الْاَبْتَرُ بدرستی دشمن تو یعنی عاص اوست

دم بریده بی نسل و ذریت دیگر از وقت تاثیر این نسبت آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در تکمیل الایمان میفرماید که بعضی از فقهاء و محدثین در شرح قصیدهٔ امالی آورده که افضلیت خلفاء اربعه مخصوص است با عدای اولاد پیغمبر دیگر از وقت تاثیر این نسبت آنکه شیخ جلال الدین سیوطی در خصائص کبری آورده اخرج ابن عساکر عن انس قال قال رسول الله لا یقومن احد من مجلسه الا للحسن و الحسین او ذریتهما یعنی بر نخیزد کسی از مجلس بتعظیم هیچکس مگر برای حسن و حسین یا فرزندان ایشان و چرا نباشد که اینها اولاد فاطمه اند و اعزاز و اکرام آنحضرت دختر خود را بچه مرتبه بود ترمذی و ابو داود و نسائی روایت کرده اند از عایشه که عادت شریفه آنحضرت این بود که بر وقتیکه فاطمه می آمد تمام قد بر میخواست و پیش میرفت و تقبیل میکرد و بجای خود می نشاند چنانچه عادت فاطمه زهرا این چنین بود وقت قدوم آنحضرت علمای حدیث گفته اند که آنحضرت بتعظیم هیچکس غیر از فاطمه بر نمیخواست طرفه آنکه قیام دختر برای پدر بهر نوعی که باشد بجاست که واخفض لهما جناح الذل من الرحمة اما قیام پدر برای دختر و استقبال و اجلاس بجای خود این چه رتبت و کدام قدر و منزلت باشد خصوصا این چنین پدر که خاتم المرسلین و سید الاولین و الآخرین است و از

این

این جا بیست که در شریعۃ الاسلام گوید یقدم اولاد الرسول بالمشی
والجلوس وفی التشریح لفخر الدین الرازی لایجوز للرجل العالم ان
یجلس فوق العلوی الامی لانہ اساءۃ فی الدین یعنی جایز نیست عالم را
که بنشیند در مجالس فوق علوی امی زیرا که این زبونی و سستی در دین است
دیگر از قوت تاثیر این نسبت آنکه فرزند علوی از جاریہ غیر حر میباشد
و این جزئی از مسئلہ مقرر مستثنی است قاضی شہاب الدین در مناقب
السادات می آرد اگر کسی باشد عالم یا پادشاہ اورا فرزندی از کنیزک
غیری باشد حر نگردد لکن علوی اگرچہ امی باشد فرزندی از کنیزک
غیر او حریت واصلی باشد و در تبع مادر نباشد بشرف رسولنا
کذا فی الخزانۃ الجلالیۃ وفی جامع الفتاوی ولد الامۃ من مولاہ
حر لانہ مخلوق من ماءہ وکذا ولد العلوی من جاریۃ الغیر حر لایدخل
فی ملک مولاہا ولایجوز بیعہ کرامۃ وشرفا لجدہ رسول اللہ ولا
یشارک فی ہذا الحکم احد من امتہ وفی فتاوی العنایۃ ولد العلوی
من جاریۃ الغیر حر خاص لایدخل فی ملک مولاہا ولایجوز بیعہ
فرجح جانب الاب باعتبار جدہ محمد رسول اللہ دیگر از قوت تاثیر
این نسبت آنکہ تاج الدین سبکی کہ از اعاظم علمای شافعیہ است در طبقات
کبری از بعضی متاخرین نقل کردہ کہ ایشان تفضیل ختنین میکنند از جہۃ

جزئیت بالبضعه رسول صلی الله علیه وسلم سبحان الله هرگاه بواسطه نسبت جزئیت و
قرابت بالبضعه رسول الله بعضی علما بتفضیل حسنین بر شیخین قائل شده
باشند فکیف حال کسیکه بضعیت بعضیت داشته باشد و
شعر
لقد اجاد من افاد ولو کان النساء کمثل هذی
لفضلت النساء علی الرجال فما التانیث لاسم الشمس عیبا
ولا التذکیر فخر للهلال شیخ جلال الدین سیوطی در خصائص از
علم الدین عراقی نقل میکند که فاطمه و برادر وی ابراهیم باتفاق افضل اند از
خلفای اربعه واز مالک آورده اند که گفت ما افضل علی البضعه النبی
احداً تفضیل نمی نهم بر جگر پاره رسول هیچکس را و نیز شیخ جلال الدین سیوطی
در نقایه می آرد ونعتقد ان افضل النساء مریم و فاطمه و نیز سیوطی در کتاب
الدرایه بشرح النقایه در تفسیر قول مذکور آورده که احادیث فضل فاطمه
بر مریم خصوصا وقتیکه اخذ کنیم روایت اصح را که مریم نبیه نبود تحقیق مقرر
شده است که این امت افضل است از غیر خود انتهی کلام السیوطی
و شیخ ابن حجر عسقلانی گفت فاطمه افضل من خدیجه و عائشه بالاجماع
ثم خدیجه ثم عائشه و قسطلانی شارح بخاری در بیان الحدیث که آنحضرت
با فاطمه سرگوشی کرده میگوید حاصل مضمونش اینکه در قول آنحضرت
سیده نساء اهل الجنه داخل اند خواهران فاطمه و مادر او و عائشه و

خدیجه یا فاطمه سؤال کرده شد از ابو بکر بن داود کیست افضل
جواب داد آنحضرت فرمود فاطمه بضعة منی است و برابر نمیکنم بضعه رسول الله
با هیچکس و سهیلی این قول ابو بکر را تحسین کرده و استشهاد آورده برای
صحت این قول قصه ابو لبابه را وقتیکه بربست خود را با ستون مسجد
و سوگند خورد نگشاید مرا رسول خدا فاطمه زهرا آمد تا او را بگشاید ابو لبابه
ابا کرد از سوگندی که خورده بود آنحضرت فرمود نیست فاطمه مگر بضعه من
پس فاطمه او را گشاد و ابو لبابه در سوگند خود حانث نشد و این تقریر
مستحسن است انتهی کلام القسطلانی و نیز سهیلی باین حدیث استدلال
کرده است براینکه دشنام کند فاطمه را کافر شود و این چنان در حدیث
فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی الطعام میگوید که افضلیت عائشه
که ازین حدیث و احادیث دیگر معلوم میشود مقید است بنساء نبی
تا آنکه داخل نشود در وی فاطمه برای تطابق احادیث راقم الحروف
میگوید مؤید قول این چنان سخنی بخاطر میرسد که تشبیه آنحضرت عائشه
به ثرید قرینه قویست براینکه مراد نساء آنحضرت اند و جهه تشبیه
اینجا و فور تلذذ و احتظاظ است چه عائشه اجمل و اکمل نساء آنحضرت
بود چنانچه ثرید لذیذترین اطعمه است نزد عرب و آنرا بفارسی
اشکنه گویند و مؤید توجیه فقیر است آنچه ملا علی قاری در مرقاة نقل

میکنند که برده میشود مثل ثرید مگر برای آنکه ثرید افضل است از طعمه عرب و مرکب از خبز و لحم و مرقه و نظیر خود ندارد در اغذیه و جامع است در غذا و لذة و قوت و سهولت تناول و قلت مونت در خائیدن و سرعت گذشتن از حلقوم و سر معده آنحضرت تشبیه داد عائشه را بثرید تا معلوم شود که عائشه عطا کرده شده است با حسن صورت حسن سیرت و حلاوت نطق و فصاحت لہجه و جودت طبع و رزانت رای و رصانت عقل و دوستی شوہر فہی تصلح التبعل والتحدث والاستیناس بہا والاصغاء الیہا یعنی عائشه میسزد خدمت شوہر او سخن کردن وانس گرفتن و گوش حرف را انتہی شیخ عبدالحق دہلوی میفرماید بعضی عائشه را افضل میہند بر فاطمه از جهت آنکه عائشه با پیغمبر در بہشت باشد و فاطمه با علیؑ ولابد مقام و مکان پیغمبر اعلی واشرف باشد از مقام علیؑ ولکن در احادیث واقع شده که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علیؑ و حسنؑ و حسینؑ در یک مکان و یک مقام خواہیم بود انتہی و بر تقدیر تسلیم تفاوت مکانین اتحاد مسکن عائشه با آنحضرت دلیل افضلیت نتواند شد چه شرکت او درین مقام شرکت تابع با متبوع است این ہر دو ہرچند در یک مکان باشند واز یک خوان متنعم شوند در اصل و تبع فرق بسیار است اینجاست که خدمت

محل سلطان بمنزله وزراء و شاهزاد ها نتوانند رسید که اینها بالاصاله صاحب مرتبه اند بالفرض اگر اتحاد مسکن دلیل افضلیت شود لازم می آید افضلیت عائشه بلکه سائر امهات المؤمنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر و هیچکس باین قائل نشده و نیز لازم می آید که هر که افضل باشد از شخصی زوجه او نیز از ان شخص افضل باشد و این تقریر از بعضی مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی قدس سره استفاده نموده شد علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی قدس سره السامی میگوید شعر

دی کسی در ثنای عائشه گفت — بهتر از بنت سید البشر ست
مصرعی در جواب او خواندم — رشته دیگر رگ جگر دگر ست

و این تضمین از بیت حسین ثنائی است که گفته

لذت سوختن ز شمع مپرس — رشته دیگر رگ جگر دگر ست

و مناقب و مآثر که سادات را خاصه ازین نسبت و الا سیده قرآن و حدیث بآن ناطق است و علمای امت تالیفات مستقل درین باب پرداخته اند و سعی جمیل بتقدیم رسانیده این اوراق محل گنجایش نذارد آمدیم بر سر اصل سخن بر تقدیریکه ضعیف نسبت تسلیم کرده شود ضعیف نسبت این در نزول مرتبه وقتی تاثیر میکرد که در جانب مقابل نسبت قوی موجود میبود یعنی اولاد پسری آنحضرت و نسبت قوی از

از جانب مرتضی علی ضرر بمقصد ندارد بلکه شان مرتضی علی را درین مقام جلوه دیگر است بحکم حدیث نبوی که طبرانی از جابر و خطیب از ابن عباس روایت میکند اِنَّ النبی قال اِنَّ اللّٰہ جعل ذریۃ کل نبی فی صلبہ وجعل ذریتی فی صلب علی ابن ابیطالب وا ینحدیث اشعار میکند بر اتحاد ذاتی جناب ولایتمآب باجناب نبوت وللہ در القائل شعر

ای شیر خدا النفس نبی زوج بتول بمہر تو طاعت ملک نیست قبول
شاہد زپی لحمک این باشد بس کز نسل تو پیدا شدہ اولاد رسول

الحاصل ہر گونہ نسبتی کہ فرض کنند خواہ قوی وخواہ ضعیف احدی دران نسبت عالیہ شریک بنی فاطمہ نیست وایزد سبحانہ جل شانہ سادات را باین نسبت خاص از سایر خاندان ہا مستثنی ساختہ وکوس تفاخر ایشان بر بام آسمانہا نواختہ ذہبی در تہذیب التہذیب آوردہ کہ چون ہارون رشید بحج رفت در روضہ نبوی آمد و گفت السلام علیک یا رسول اللّٰہ یا ابن عم یفتخر بذلک ابن عم گفت و اظہار قرابت خود باجناب رسالت افتخار نمود پس امام موسی کاظم نزدیک روضہ مقدسہ رفت و گفت السلام علیک یا ابت فتغیر وجہ الرشید وقال ہذا الفخر یا ابا الحسن حق امام موسی کاظم یا ابت گفت یعنی ای پدر من و اظہار جزئیت با جناب رسالتمآب نمود پس روی ہارون رشید متغیر شد و گفت

کردن فخرهای ابو الحسن حق برای شما و دیگری درین فخر شریک شما نیست
در کتاب شریف صحیفة الرضا علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود چهار نفرند که من شفیعم برای ایشان روز قیامت
هرچند بیایند با گناههای اهل زمین اکرام کننده ذریه من و برآرنده
حاجتهای ایشان و کوشش کننده در کارهای ایشان چون ناچار شوند
باینها و دوست دار ایشان بدل و زبان و نیز در انجا از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده که فرمود هرکه کار نیکی کند بیکی از فرزندان عبد المطلب و او
آن شخص را مکافات نکند بآن کار در دنیا پس من مکافات میکنم او را
فردا چون ملاقات کند مرا روز قیامت وهم در تفسیر امام علیه السلام
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه رعایت حق خویشان پدری
و مادری خود را کند داده میشود باو در بهشت هزار درجه که دوری مابین
هر درجه بقدر دویدن اسب خوب لاغر میان مکلی است که صد سال
بدود و یکدرجه آن از نقره باشد و درجه دیگر از طلا و درجه دیگر از لؤلؤ و درجه
دیگر از زمرد و درجه دیگر از زبرجد و درجه دیگر از مشک و درجه دیگر از عنبر
و درجه دیگر از کافور بهشت و این درجات از این اصناف
و فرمود کسیکه رعایت حق قرابت خویشان محمد و علی صلوات الله
علیهما نماید داده میشود او را از فضل و مراتب درجات و زیادتی اجر با

هر قدر زیادتی فضل محمد و علی علیهما السلام بر ابوین نسبی او و در نسخه امام حسین علیه السلام فرمود بر تو باد باحسان بر خویشان ابوین دینی خود محمد و علی اگر چه ضایع نموده باشی رعایت خویشان پدر و مادر نسبی خود را و بپرهیز و اجتناب کن از ضایع نمودن خویشان دینی خود بتدارک کردن خویشهای پدر و مادر نسب خود را از جهة آنکه شکر کردن اقارب آنحضرت بسوی ابوین دینی تو محمد و علی علیه السلام نفع بتو بیشتر دارد از شکر کردن اقارب نسبی نزد پدر و مادر تو بجهة آنکه خویشان ابوین تو هرگاه شکر کنند ترا نزد محمد و علی علیهما السلام باندکی از قلیل نظر تو بو جهی که ظاهر کنند آن ابوین دینی برای تو برطرف میکند از تو گناهان ترا اگر چه پری مابین زمین باشد تا عرش و بدرستی اقارب ابوین نسبی تو چون شکر کنند ترا نزد ایشان و حال آنکه تو ضایع نموده باشی حق خویشان ابوین دینی خود را نفع نه دهند و دفع عذاب از تو نکنند بقدر فتیلی که مثل است میان عرب در حقارت و آن پوست رقیقی است که میان شکاف هسته خرماست و علی ابن الحسین علیه السلام فرمود که حق قرابات ابوین دین ما محمد و علی علیهما السلام و حق محبین ایشان احق است از حق خویشهای پدر و مادر نسبی ما زیرا که ابوین دینی ما راضی میتوانند نمود از ما ابوین نسبی ما را و ابوین نسبی ما

نواند ابوین دینی ما راکه محمد و علی است خوشنود کنند از ما و محمد بن علی علیه السلام فرمود که کسیکه بوده باشد ابوین دینی او که محمد و علی است علیهما السلام بهتر نزد او و خویشان او اگر باشند نزد او از ابوین نسبی او و خویشان ایشان گفته خدا تعالی درحق ایشان که تفضیل دادی بهتر را بحق خودم قسم که میگردانم ترا افضل و اختیار نمودی توان جمعی راکه اولی بود نه باختیار نمودن بحق خودم قسم که میگردانم تورا در دار قرار خود و هم صحبتی اولیاء من اولی است و جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که هر کسیکه مقدورش نباشد که قضای حق قرابات ابوین دینی و ابوین نسبی خود هر دو بکند بجهة آنکه قضای حق قرابت هر یک مانع باشد از قضای حق دیگری پس مقدم دارد حق قرابت ابوین دینی خود را خدای عزوجل میفرماید در روز قیامت چنانچه مقدم داشت قرابات ابوین دینی خود را مقدم دارید او را بسوی جنات من پس زیاد میشود فوق آنچه آماده شده بود برای او از درجات هزار هزار ضعف او و حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام فرمود در حالیکه بآنحضرت عرض نمودند که برای فلانکس هزار درهم بود پس دو مال باو عرض شد که هر دو را میخواست و سرمایه او کنجایش خریدن هر دو را نداشت پس گفت که کدام یک از این دو متاع نفع آن برای من بیشتر است گفتند مراورا که این متاع زیادتی دارد در نجش بران متاع بهزار

چندان حضرت فرمود آیا چنین نیست که لازم است درینصورت مرد را بنابر مقتضای عقل خود که اختیار نماید افضل را گفتند آری فرمود پس چنین است برگزیدن قرابت ابوین دینی تو یعنی محمد و علی علیه السلام افضل است ثوابش باکثر از آن زیادی زیرا که فضل او باندازه فضل محمد است و علی علیه السلام را بر ابوین نسبی او و کسی بجناب امام رضا علیه السلام عرض کرد که آیا خبر ندهم ترا بزیانکار که از نفع و سرمایه دور مانده فرمود آنکس کیست عرض کردند فلانکس که فروخت دینارهای خود را بدراهم که بعوض آن گرفت پس برگرداند مال خود را از ده هزار دینار بده هزار درهم حضرت فرمود بمن بگوئید که این مرد ده هزار اشرفی خود را میفروخت بهزار درهم آیا چنین بود که تخلف نمودن او از نفع و حسرت او اعظم بود گفتند آری فرمود آیا خبر ندهم شما را بکسیکه تخلف از ربح و حسرت او اعظم از این باشد گفتند آری فرمود بمن بگوئید اگر این مرد هزار کوه از طلا میداشت بهزار حبه از درهم مغشوش میفروخت آیا نه چنین بود که تخلف نفع او عظیم تر و حسرت او اعظم از این خواهد بود گفتند آری فرمود آیا خبر ندهم شما را بسخت تر از این در تخلف و بزرگتر از این در حسرت گفتند آری فرمود کسیکه مقدم دارد در نیکی و احسان قرابت ابوین نسب خود را بر قرابت ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام زیرا که فضل خویشان محمد و علی علیهما

ابوین دینی او بنا بر خویشهای پدر و مادر نسب او فضل است افضل هزار
کوه طلا بر هزار درهم مغشوش و محمد بن علی علیهما السلام فرمود کسیکه اختیار
کند قرابت ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام را بر قرابات ابوین
نسبی خود خدا تعالی اختیار نماید او را و در روز قیامت در حضور خلایق
مشهور سازد او را بخلعتهای کرامات خود و شرف او را ظاهر سازد بر
بندگان جز کسیکه مساوی باشد با او در فضایل یا افضل او و علی ابن محمد
علیهما السلام فرمود بدرستیکه از جمله تعظیم جلال خداوندیست برگزیدن
قرابت ابوین دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند بر قرابات ابوین
نسبی خود و بدرستیکه از جمله استخفاف بجلال خداست برگزیدن قرابات
ابوین نسبی خود بر قرابات ابوین دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند
و حسن ابن علی علیهما السلام فرمود مردی عیالش گرسنه بودند پس از
خانه در آمد که چیزی بیابد و قوتی برایشان تواند خرید پس درهمی تحصیل
کرد و نان و خورشی خرید در اثنای راه گذشت بمردی و زنی از خویشان
محمد و علی علیهما السلام در یافت ایشان را که گرسنه بودند پس گفت
ایشان سزاوارترند باین درهم از خویشان من پس آن نان و خورش را
بایشان داد و ندانست که چه عذری برای اهلش آورد پس آهسته راه
میرفت و فکر میکرد که ناگاه قاصدی را دید که در تفحص اوست و او را

واورا مطلبید پس او را نشان دادند نزد او آمد و نامه باو داد که از مصر آورده
بود با پانصد اشرفی در کیسه و گفت این بقیه مال پسر عم تست که در مصر متوفی
شده و از او صد هزار اشرفی مانده که بر تجار مکه و مدینه است و عقار بسیار
و اضعاف این مال در مصر دارد پس آن پانصد اشرفی را از او گرفت و بر
عیال خود توسعه داد و در همان شب که بخواب رفت رسول خدا و امیرالمؤمنین
علیهما السلام را در خواب دید که باو گفتند چگونه دیدی تو اگر ساختن با تو
چون برگزیدی قرابت ما را بر قرابت خود بعد از این نماند احدی در مکه و
نه در مدینه از آنها که پسر عم تو از ایشان طلب داشت از وجه صد هزار اشرفی
مگر آنکه محمد و علی علیهما السلام بخواب او آمدند باو گفتند که اگر صبح
نزودی حق فلان را که از میراث پسر عم او مانده باو میرسانی پنهان و الا ما
در همان وقت ترا هلاک مینمائیم و مستاصل کنیم و ازاله نمائیم نعمتهای را
که خدا تعالی بتو داده و ترا از حشمت و بزرگیت می اندازیم پس این قرضداران
علی الصباح آنچه بر ذمتشان بود برداشته نزد او آوردند تا آنکه جمع شد
در نزد او تمام آن صد هزار اشرفی و نماند در مصر احدی از آن جماعتی که در
نزد او مالی بود از آن شخص مگر آنکه حضرت محمد و علی علیه السلام در خواب
او آمدند و تهدید او را امر نمودند که بهر نحو تعجیل که او را مقدور باشد مال
او را ادا نماید آنگاه محمد و علی علیهما السلام بان مرد گفتند ایثار قرابت رسول

گرد آمدند پس باو فرمودند چگونه دیدی احسان خداوند را السبب بخود با
تحقیق که ما امر کردیم کسانی را که در مصر میباشند که بزودی مال ترا بتو برسانند
آیا میخواهی که بفرمائیم حاکم آن شهر را که عقار و املاکت ترا بفروشد و قیمتها
آنها را از مال خود حواله کند که در مدینه بگیری و بدل آن هرچه خواهی در همه صنع
خریداری نمائی گفت بلی میخواهم پس محمد و علی علیهما السلام بخواب حاکم
مصر آمدند و امر نمودند که عقار او را بفروشد و قیمت آنرا بطریق سابق باو
برسانند پس آوردند برای او از آن مال سیصد هزار اشرفی و چنان شد
آمرد در تمول که متمول تری از او در مدینه نبود پس باز رسول خدا در خواب
او آمد و فرمود ای بنده خدا اینچه شد جزای تو بود در دنیا بر برگزیدن تو
قرابت من را بر قرابت خود و میرا نیز عطا میکنم تو در آخرت بعوض هر حبه
از این مال هزار قصر در بهشت که کوچکترین آن قصرها بزرگتر است از دنیا و
اما در فضل پس جای فرو رفتن یکوزن آن بهتر است از دنیا و آنچه در اوست
کلینی و شیخ طوسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که فرمود کسیکه نیکی از اهل بیت من نیکی کند من جزا و پاداش او را میدهم
در روز قیامت صدوق از حضرت علیه السلام روایت کرده که
فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای خلایق ساکت شوید
زیرا که محمد صلی الله علیه و آله با شما سخن میگوید پس ساکت میشوند خلایق

پس برخیزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و میگوید ایگروه خلایق هر کسیکه از او در نزد من نعمتی یا منتی یا نیکی باشد پس برخیزد مکافات کنم او را پس میگویند فدایتو پدران و مادران ما چه نعمت و منت و نیکی است برای ما بلکه نعمت و منت و نیکی است مر خدا را و رسول او و بر جمیع خلایق پس ایشان میفرماید بلی هر کس جای داده یکی از اهلبیت مرا یا با و نیکی کرده یا پوشانیده او را از برهنگی یا سیر کرده گرسنه ایشان را پس برخیزد تا او را مکافات کنم پس برمیخیزند مردمانیکه چنین کردند پس ندائی آید از جانب خداوند تبارک و تعالی که ای محمد ای حبیب من قرار دادم مکافات ایشان را برایتو پس جای ده ایشان را در بهشت هر جا که میخواهی پس جای میدهد ایشان را در وسیله محلیکه محجوب نباشند از محمد و اهلبیت او علیهم السلام و هم شیخ مفید ثانی پسر شیخ طوسی در امالی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس کار نیکوئی کرده بمردی از فرزندان من پس او را مکافات نکرد پس منم مکافات کننده مراو را بر آن صله نیک و ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود هر کس اراده کرده که توسل جوید بسوی من و اینکه بوده باشد از او در نزد من نعمتی که بجهت آن شفاعت کنم او را در روز قیامت پس احسان کند باهلبیت من

تمام شد رساله شریفه سند السادات ۱۹ ذیقعده ۱۳۰۵ حرره میرزا احمد